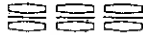


# پرونده فدک نقص نداشت

با این مدارك روشن چرا و به چه دلیل از داوری بحق خودداری کردند؟



خلیفه اسلام حافظ حقوق ملت، و حامی منافع توده‌ها است، اگر فدک به راستی جزو اموال عمومی بود که پیامبر آن را به بطور موقت، در اختیار فردی از افراد گذارده بوده، باید پس از درگذشت پیامبر، به مقام رهبری مسلمانان واگذار شود، و زیر نظر رهبر جهان اسلام، در مصالح دینی صرف گردد. و این سخنی است که جملگی بر آنند.

ولی حفظ حقوق ملت‌ها و توده‌ها و منافع عمومی مردم نه به آن معنی است که آزادی‌های فردی و مالکیت‌های شخصی را نادیده بگیریم، و املاک شخصی افراد را، بعنوان املاک عمومی، مصادره نموده، به اصطلاح، ملی و عمومی اعلام کنیم زیرا آئین اسلام همان‌طور که حقوق اجتماع را محترم شمرده، به مالکیت‌های فردی که از طریق مشروع تحصیل شده است نیز احترام گذارده است، و دستگاه خلافت همان‌طور که باید در حفظ اموال عمومی و استرداد آنها بکوشد، در حفظ حقوق و املاک اختصاصی که اسلام

آنها را به رسمیت شناخته است، نیز باید کوشا باشد، همان‌طور که دادن اموال عمومی به فرد، بدون رعایت اصول و مصالح کلی، یک نوع تعدی به حقوق توده‌ها است، همچنین سلب مالکیت مشروع از افرادی که روی موازین صحیح اسلامی مالک چیزی شده‌اند، تعدی به حقوق ملت است.

هر گاه ادعای دخت پیامبر گرامی نسبت به مالکیت فدک، با موازین قضائی مطابق بود، و برای اثبات مدعای خویش گواهان لازم در اختیار داشت، و از نظر قضایی دادگاه، پرونده دارای نقص نبوده است در این موقع خودداری قاضی از اظهار نظر و یا تمایل بر خلاف مقتضای محتویات پرونده، گامی است بر خلاف مصالح مردم، و جرمی است بزرگ که در آئین دادرسی اسلام، سخت از آن نکوهش شده است.

فرازهای خاصی از پرونده گواهی می‌دهد که پرونده نقص نداشت و از نظر موازین قضائی اسلام،

جز علی وام ایمن، کسی را به دادگاه نیاورد، آیا گواهی دادن این دو نفر برای اثبات مدعی او کافی نبود؟ یکی از این دو شاهد امیر مؤمنان است که طبق قرآن مجید (۲) معصوم و پیراسته از گناه و بنا به گفتار پیامبر (علی محور حق است و چرخ حقیقت، برگرد وجود اومی گردد) (۳) پیوسته با حق همراه می- باشد - مع الوصف - خلیفه شهادت امام را بی‌هانه این که باید دومرد و یا يك مرد و دوزن گواهی دهند مردود ساخت و نپذیرفت.

ام ایمن زنی است که پیامبر پیوسته او را می ستود و به او وعده بهشت داده بود .

**ثالثاً:** اگر خودداری خلیفه از این جهت بود که شهود دخت پیامبر کمتر از حد معین بود، در این صورت موازین قضائی اسلام ایجاب می کرد که از او مطالبه سوگند کند، زیرا در آئین دادرسی اسلام در اموال و دیون می توان به يك گواه به انضمام سوگند دآوری نمود. چرا خلیفه از اجراء این اصل، خود داری نمود و نزاع را خاتمه یافته تلقی کرد؟

**رابعاً:** خلیفه از يك طرف دخت پیامبر و گواهان او (امیر مؤمنان وام ایمن) را تصدیق کرد، و از طرف دیگر گفتار «عمر» و «ابوعبیده» را که شهادت داده بودند که پیامبر درآمد فلك را میان مسلمانان تقسیم می نمود، تصدیق کرد، سپس به دآوری همه برخاست و گفت همگی راست می گویند، زیرا فلك جز و اموال

خلیفه می توانست به نفع دخت پیامبر نظر دهد زیرا **اولاً:** طبق نقل مورخان، خلیفه پس از اقامه شهود از جانب زهرا، تصمیم گرفت که فلك را به مالك واقعی آن بازگرداند از این جهت مالکیت زهرا را روی ورقه ای تصدیق کرد، و بدست فاطمه داد، ولی پیش از اجرای رأی، عمر از جریان آگاه شد و برخلیفه سخت برآشفتم، و نامه را گرفت و پاره کرد (۱)

هرگاه گواهان دخت پیامبر، برای اثبات مدعی او کافی نبود، و پرونده به اصطلاح نقص فنی داشت، هرگز خلیفه به نفع او رأی نمی داد، و رسماً مالکیت زهرا را تصدیق نمی کرد.

**ثانیاً:** کسانی که به حقانیت دخت پیامبر گواهی دادند، عبارتند از: ۱- امیر مؤمنان علی (ع) ۲- حضرت حسن (ع) ۳- حضرت حسین (ع) ۴- غلام پیامبر به نام «رباح» ۵- ام ایمن ۶- اسماء بنت عمیس .

آنان گواهانی بودند که در دادگاه حاضر شدند و گفتند: ما گواهی می دهیم که پیامبر گرامی فلك را در حال حیات خود، به زهرا بخشیده بود، ولی روشن نیست چرا سرانجام فلك از مالك واقعی خود، گرفته شد آیا این شهود، کافی در اثبات مدعی دخت پیامبر نبودند ؟

فرض کنید دخت پیامبر برای اثبات مدعی خویش،

- ۱- مشروح جریان را با مدارك در شماره چهارم خوانندید
- ۲- آیه تطهیر که به اتفاق امت درباره امام و خاندان پاك او نازل گردیده است .
- ۳- علی مع الحق و الحق مع علی يدور معهما حيث مدار

عمومی بود، و پیامبر از درآمد آنجا زندگی. خاندان خود را تأمین می کرد، و باقیمانده را میان مسلمانان تقسیم می نمود.

در صورتی که لازم بود خلیفه در گفتار عمرو ابو عبیده دقت بیشتری کند، هرگز آن دونفر شهادت ندادند که فدک جز اموال عمومی بود، بلکه تنها بر این گواهی دادند که پیامبر باقیمانده درآمد آنجا را میان مسلمانان قسمت می کرد، و این موضوع با مالک بودن زهرا کوچکترین تضادی ندارد، زیرا پیامبر از جانب دخت خود مأذون بود که باقیمانده درآمد آنجا را میان مسلمانان قسمت نماید.

ناگفته پیداست پیش دزوری خلیفه، و تمایلات باطنی او به گرفتن فدک سبب شد که خلیفه شهادت آن دورا که تنها بر تقسیم درآمد میان مسلمانان گواهی می دادند، دلیل بر مالک نبودن زهرا بگیرد، در صورتی که يك چنین عمل با ادعای دخت پیامبر منافاتی نداشت.

جالب تر از همه این که خلیفه به دخت پیامبر قول داد که در صورتی که در باره فدک همان روش پیامبر خواهد بود، اگر به راستی فدک جز اموال عمومی بود چه نیازی به استرضای خاطر دخت پیامبر حضرت زهرا بود؟ و اگر مالک شخصی داشت و ملک دخت پیامبر بود، چنین وعده ای با امتناع مالک از تسلیم ملک، مجوز تصرف در آنجا نمی گردد.

از همه گذشته، ما فرض می کنیم که خلیفه این اختیارات را هم نداشت، ولی می توانست با جلب نظر مهاجر و انصار و رضایت آنان، این سرزمین را به دختر پیامبر واگذار کند چرا چنین نکرد و شمله های غضب

و خشم دختر پیامبر را در درون خود برافروخت؟ در تاریخ زندگی پیامبر مانند این جریان رخ داد، و پیامبر مشکل را از طریق جلب نظر مسلمانان گشود، زیرا در جنگ بدر ای ای العاص داماد پیامبر، شوهر زینب اسیر گردید، و مسلمانان در ضمن هفتاد اسیر او را نیز به اسارت گرفتند، از طرف پیامبر گرامی اعلام شد که بستگان کسانی که اسیر شده اند، می توانند با پرداخت مبلغی اسیران خود را آزاد سازند.

ای ای العاص داماد پیامبر، شوهر زینب، از مردان شریف و تجارت پیشه مکه بود وی با دختر پیامبر در زمان جاهلیت ازدواج نموده، و پس از بعثت بر خلاف همسر خود به آئین اسلام نگروید، و در جنگ بدر بر ضد مسلمانان نیز شرکت داشت و اسیر گردید همسر او زینب آن روز در مکه بسر می برد.

زینب برای آزادی شوهر خود، گردن بندی را که مادرش خدیجه شب زفاف به او بخشیده بسود، فرستاد، ناگهان چشم پیامبر به گردن بند دخترش زینب افتاد و سخت گریست، زیرا به یاد فداکاری های مادر وی خدیجه افتاد، که در سخت ترین لحظات او را یاری نموده و ثروت خود را در پیشبرد آئین توحید خرج کرده بود.

پیامبر اکرم برای اینکه احترام اموال عمومی منظور گردد، روبه یاران خود کرد و فرمود: این گردن بند متعلق به شما و اختیار آن با شما است، اگر مایل هستید، گردن بند او را رد کنید و (ای ای العاص) را بدون پرداخت فدیة آزاد نمایید، در این موقع باران گرامی وی بایشهاد او موافقت کردند.

این ای ای الحدید می گوید: داستان زینب را برای

گویم که خلفاء به زور فدك را از مسلمانان می گرفتند، و به فاطمه می دادند، من می گویم: چرا زمامدار وقت، رضایت مسلمانان را در پس دادن فدك جلب نکرد؟ چرا بسان پیامبر بر نخاست و در میان اصحاب او نگفت: مردم! زهرا دختر پیامبر شما است، اومی- خواهد مانند زمان پیامبر نخلستانهای فدك در اختیار او باشد، آیا حاضرید با طیب نفس، فدك را پس بدهید؟ این ابی الحدید در پایان می نویسد: من در برابر بیانات شیوای استاد پاسخی نداشتم و فقط به عنوان تایید ایشان گفتم: ابوالحسن عبدالجبار نیز چنین اعتراضی به خلفاء دارد، و می گوید: اگر چه رفتار آنها بر طبق شرع بود!! ولی احترام زهرا و مقام او ملحوظ نگردیده است (۱)

استادم (ابوجعفر بصری علوی) خواندم، او تصدیق کرد ولی افزود آیا مقام فاطمه بالاتر از زینب نبود، آیا شایسته نبود که خلفاء، قلب فاطمه را با پس دادن (فدك) به دست آورند، بر فرض این که فدك مال مسلمانان باشد.

می گوید: من گفتم: فدك طبق روایت «طاقه انبیاء چیزی بارش نمی گذارند» مال مسلمانان بود چگونه ممکن است مال مسلمانان را به دختر پیامبر بدهند؟ استاد گفت: مگر گردن بند زینب که برای آزادی ابوالعاص فرستاده شده بود، مال مسلمانان نبود؟ می گوید: من گفتم: پیامبر صاحب شریعت بود و زمام امور در تنفیذ حکم، در دست او بود، ولی خلفاء چنین اختیاری را نداشتند استاد در پاسخ گفت: من نمی-

از: دکتر حمیدی

## معلم

تو هر شام تاریک را رهنمائی  
تو روشنگر راه پریچ و تنای  
گل بوستانند و تو باغبانی  
دهی آب و بروی آن سایانی  
بهین کشتی فضل را، ناخدائی

دیر، ای فروزنده خورشید دانش  
تو سرچشمه فیض بخش کمالی  
وطن بوستان است و تو باوگانش  
نهال هنر را زخونابه دل  
بدریای بی انتهای فضیلت